

من هم رزمنده‌ام

وقتی در روز اول به هلن سپاسی اجازه مبارزه داده نشد با خود گفتم اگر من هم به حضورم با حجاب اسلامی اصرار کنم حتماً کارساز خواهد بود. وقتی به کنار تاتامی رفتم، داور به مقنعه‌ام اشاره کرد که با این نمی‌توانی مبارزه کنی و دستور داد، بروم، اشک بی‌اختیار از چشمانم سرازیر بود. نمی‌دانستم چه کاری باید انجام دهم. در آن لحظه به یاد فیلمی افتادم که یکی از دوستانم از دفاع مقدس و دوران جنگ به من نشان داد. فیلم پسر جوانی بود که بر اثر اصابت خمپاره یکی از پاهایش به گوشه‌های می‌افتد و او سینه‌خیز به دنبال آن می‌رود. در آن زمان تنها چند ثانیه‌ای خود را به جای او گذاشتم و تصمیم گرفتم پاسداری واقعی برای مملکت باشم تا قهرمانی که ارزش‌هایش را زیر پای می‌گذارد؛ بنابراین به داور احترام گذاشتم. از کنار تاتامی بازگشتم. شهناز میرحیدری ملی‌پوش کاراته‌کوشورمان در ادامه خاطرات خودش از مسابقات جهانی ژاپن گفت: بعد از این که از کنار تاتامی برگشتم، همه کشورهای مسلمان به تشویقم پرداختند. نمی‌دانستم باید بخندم یا گریه کنم سپس گفت: قبل از این مسابقات باور نمی‌کردم در ایران کسی به ورزش ما اهمیت بدهد اما نامه رئیس جمهوری برایم بهترین نقطه اتکا بود. اینکه عمل ما از سوی ایشان دیده شده بود، از هر مدال طلای جهان بیش‌تر ارزش داشت.

دنیای وارونه

بازیکنانی که ادعا می‌کنند پول ندارند و حساب بانکی‌شان مثل حساب باشگاه صفر است. اتومبیل‌های ۱۵۰ میلیون تومانی زیر پایشان است و پارکینگ محل تمرینشان همیشه شبیه نمایشگاه اتومبیل می‌شود.

یک سفر به شمال بروید حوالی شهری به نام حسن‌رود در ۱۵ کیلومتری بندرانزلی، جایی که تمرینات ملوان در آنجا انجام می‌شود، ما بازیکنانی را می‌شناسیم که هنوز با موتور سر تمرین می‌روند. خیلی‌ها را آنجا می‌بینیم که یک پراید لیزینگی سوار شده‌اند و صدایشان هم در نمی‌آید. این تیم - ملوان - داستان جالبی دارد. این تیم تنها تیمی است که به دلیل بی‌پولی نتوانست از سهمیه لیگ برتری حتی یکی را پر کند. آن وقت فلان بازیکن معروف که قیمت رنگ اتومبیل‌اش به اندازه پراید لیزینگی بازیکن ملوان است از بی‌پولی و نداری می‌نالند. به نظر شما این یک پارادوکس نیست؟ به جای این که پولدارها مهر سکوت بر لب بزنند، بی‌پولی‌ها آبروداری می‌کنند و لام تا کام حرفی نمی‌زنند. خلاصه دنیای وارونه‌ای است. این طور نیست؟



انضباط، صفر

وقتی کمیته انضباطی فرصت سرخاراندن ندارد معنایش این است که بی‌انضباطی و گستاخی در فوتبال ما بیداد می‌کند و این ورزش پر جاذبه روز به روز به ناکجا آباد می‌رود. چه باید کرد؟ آیا باید دست به روی وقت گذاشت. ماهی بداخلاقی حالا به دمش رسیده و اگر سریعاً دست به کار نشویم شاید فردا دیگر سنگ روی سنگ بند نشود. کار آن قدر بیخ پیدا کرده که ورزشگاه‌ها به محل هتاک‌های تبدیل شده و حتی در روزی که بازیکنان قرمز و آبی متحد می‌شوند تا دیداری انسان‌دوستانه برگزار کنند؛ تماشاگران، استادیوم بزرگ شهر را با شعارهای ناپسند و غیرورزشی آلوده می‌کنند به راستی نقش ما در رسانه‌ها در این باره چیست و از همه مهم‌تر چرا باشگاه‌ها به عنوان رکن و پایه فوتبال، زنگارهای سستی را نمی‌زدایند و کاری نمی‌کنند؟ کار فرهنگی فقط پارچه‌نویسی و سردادن شعار نیست. متأسفانه مدیران باشگاه‌ها در این اوضاع پر هیاهو و پر تنش تنها در اندیشه نتیجه‌پیریزی هستند. آن هم به هر قیمتی و حاضر نیستند به موازات ریخت و پاش‌های آن‌چنانی ربالی برای امور فرهنگی هزینه کنند.

برخی از لیدرها راست راست راه می‌روند و اصلاً ککشان هم نمی‌گزد. این آقایان همه کاره شده‌اند و متأسفیم که اعتراف کنیم در ترویج فرهنگ هتاک‌ی و پرخاشگری نقش اساسی بازی می‌کنند. هوای این فوتبال با این اوضاع و احوال نامساعد با جریمه و این جور چیزها آفتابی نمی‌شود و گستاخی و ادبیات خشن از سیمای آن دور نخواهد شد.

سرطان بازی را به معصومی باخت

بابک معصومی را همه می‌شناسیم یکی از بزرگان فراموش نشدنی فوتسال ایران که مدت مدیدی را به علت بیماری ناعلاج سرطان در بیمارستان بستری بود. آری او اکنون بر این بیماری غلبه کرده و تصمیم گرفته یکسال دیگر فوتسال بازی کند. او با این تصمیم و اراده پر بارش به همه بیماران سرطانی پیام داد که با سرطان هم می‌توان مبارزه کرد و بازی زندگی را نباخت. آرزو می‌کنیم او بعد از یکسال بازیگری به جرگه مربیان بپیوندد و همچنان عنصر مفیدی برای فوتسال ایران باشد.



وقتی حرف باد هواست

در چند سال گذشته که فوتبال پولکی تر شده تصمیم‌ها هم بی‌رحمانه‌تر شده و مدیران باشگاه‌ها برای بقای خود اولین کاری که می‌کنند برکناری مربیان است در حالی که دست کم نیمی از آنها کمترین تقصیر را دارند اما سند مهمی که در این میان لاینحل مانده قول و قرارهای هیأت مدیره بعضی از باشگاه‌هاست که معلوم نیست چگونه باید به حرف‌های آنان اعتماد کرد زیرا در همین یک‌سال اخیر حداقل ده باشگاه را سب‌راغ داریم که در وضعیت بحرانی به سرمربیان خود قول داده بودند آنها را تا پایان فصل تحت هیچ شرایطی از سمت خود عزل نخواهند کرد اما دیدیم با دو سه باخت تمام قول و قرارها فراموش شد و سرمربیان ساده‌دل در یک چشم به هم زدن شغل خود را از دست دادند.



نیروی محرکه فوتبال

کشور برزیل سال‌هاست بازیکنان بزرگی را به دینای فوتبال معرفی کرده است. مثل گارینشا، پله، جوزینو، توتسائو، سوکراتس و زیکو در گذشته و حالا هم با وجود چهره‌های برجسته‌ای چون رونالدو، کاکا، رونالدینیو، روبینیو و پاتو می‌خواهند لحظات به یادماندنی در تاریخ فوتبال خلق کنند.

برزیل، سرزمین پهناوری است؛ کشوری بزرگ با بیش از ۱۸۰ میلیون جمعیت و در این میان انبوه فوتبال‌بست‌های بالقوه بویژه با در نظر گرفتن اینکه به قول کارلوس پویوا همه برزیل فوتبال بازی می‌کنند.

اما برای بسیاری از برزیلی‌ها فوتبال چیزی بیش از یک بازی است. یکی از روزنامه‌نگاران مطرح برزیلی می‌گوید: فوتبال راهی برای زندگی کردن است، فوتبال در برزیل تنها راه رها شدن از بدبختی است.

طبقات محروم عملاً دسترسی به مدرسه و مراکز آموزشی ندارند. آنها در مکان‌هایی زندگی می‌کنند که همه چیز تحت کنترل قاچاقچیان مواد مخدر است و در بدترین شکل روزها را سپری می‌کنند. ورزش تنها راه گریز است. گریز از فضای زاغه‌نشینی و مواد مخدر، در برزیل فوتبال تنها ورزشی است که برای مردم اهمیت دارد. در این سال‌ها در والیبال و رشته‌های دیگر هم صاحب پیروزی شده‌اند اما فوتبال داستان دیگری در زندگی این مردم دارد. این روزنامه‌نگار در توضیح پدیده فوتبال در برزیل می‌گوید: دوست دارید بدانید چه عاملی بازیکنان برزیلی را به این سطح بالا می‌رساند؟ نیاز! فوتبال تنها زندگی قابل تصویری است که در برابر خود مشاهده می‌کنند. تنها نیرویی که آنها را به سمت جلو می‌برد همین است آنها به فوتبال عشق می‌ورزند و نیروی محرکشان این است.

احساساتی و بی‌منطق، تا کجا؟

در فوتبال کاملاً احساساتی ما «منطق» به پس‌پیزی نمی‌آرزد و دو کلمه حرف حساب فقط در حد شعار باقی می‌ماند و به این دلیل است که خداداد عزیزی یک روز حماسه‌ساز می‌شود و به طرفه‌العینی باید از صحنه ورزش محو شود. در این فوتبال هر حکمی به اشاره‌ای صادر می‌شود.

فوتبال ما فرصتی برای فکر کردن و متمرکز شدن ندارد. افشین قطبی به اشاره‌ای امپراطور می‌شود و در یک چشم بر هم زدن از قصر مجلل خود بیرون رانده می‌شود.

موج احساسات فوتبال ایران و در سطح فراتر ورزش ایران آن قدر در تلاطم است که همه ما یادمان می‌رود دیروز درباره آدم‌ها چگونه قضاوت می‌کردیم و امروز چطور یک باد خنک چهره عوض می‌کنیم.

عشق و تنفر در این ورزش احساساتی فاصله‌ای دارد به کوتاهی مرگ و زندگی عاشق شدنمان مثل متنفر شدنمان است. احساساتی و کاملاً بی‌منطق.

رب به جای گوجه فرنگی

آقا در فصل گران شدن گوجه فرنگی معاون یکی از وزرا گفته بود که مردم به جای گوجه فرنگی که گران شده، رب گوجه فرنگی بخورند! خب وقتی این همه ابتکار و نوآوری و خلاقیت در یک بحث ساده مثل گوجه وجود دارد، ما چرا نباید بتوانیم مشکلات به مراتب ساده‌تر فوتبال را حل کنیم؟ مثلاً همین فدراسیون فخریه فوتبال که

در کمال تعجب بهترین فدراسیون آسیا هم شده وقتی قصد داشت برای تیم‌های ملی جوانان و امید مربی ایرانی استخدام کند آقایان پس از چهار ساعت جلسه به هیچ نتیجه‌ای نرسیدند رئیس فدراسیون گفته مربی ایرانی اولاً، یه جوان باشد و در ثانی تیم نداشته باشد معرکه به او گفته‌اند یک نفر را مثال بزن، نیم ساعت فکر کرده و گفته: ننادیکولیچ!

خب شما فکر کنید چنین مدیری می‌تواند به جای گوجه‌فرنگی رب بخورد؟ این معاون وزیر هم حرف‌هایی می‌زند. همین امروز و فرداست که AFC او را هم به عنوان بهترین معاون وزیر آسیا انتخاب کند.

نکته کاملاً غیرضروری: مربی که هم‌اکنون برای تیم امید انتخاب شده است هم تیم داشته و هم جوان نیست!

